

نقد و بررسی کتاب

احمد مهدوی دامغانی

ژان-کلود واده

حدیث عشق در شرق (از سده اول تا سده پنجم هجری)
ترجمه جواد حدیدی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۲

این کتاب بسیار بسیار خوب را «مرکز نشر دانشگاهی» منتشر کرده است، و این مرکز شاید علی‌الاطلاق مفیدترین و پربارترین مؤسسه فرهنگی باشد که پس از انقلاب در ایران تأسیس یافته است — و نمی‌دانم که اساساً مؤسسه جدیدی است یا آن که جانشین مؤسسه قبلی دیگری است — بی‌شک از جمیع مراکز دولتی انتشارات برتر و بهتر است.

مؤلف این کتاب ژان-کلود واده (Jean-Claude Vadet) دانشمند فرانسوی است

* از جمله کتابهایی که از ایران برای استاد دکتر مثنی مرتباً رسیده و می‌رسد، و کتابخانه کوچک ایشان را در این غربت غنی می‌سازد یکی هم کتاب بسیار نفیس و تحقیقی حدیث عشق در شرق بوده است که جناب دکتر مثنی، پس از مطالعه، برای آن که حقیر هم از آن فیض بی‌بهره نمانم... و با تأیید دوست فاضل دیگری آن کتاب شریف را برای این بنده فرستاده و با حسن عتی که به مخلص دارند لطفاً از بنده خواسته‌اند که پس از مطالعه، مقاله مختصری که برای بخش «نقد کتاب» مجله مناسب باشد تقدیم کنم.

که به قرار اظهار مترجم «از مادری ایتالیایی و پدری فرانسوی در مصر به دنیا آمده و دوران کودکی و نوجوانی را در همان جا گذرانیده و تحصیلات عالی را در پاریس به پایان برده و به زبانهای عربی و ایتالیایی و فرانسوی تسلط کامل یافته و زبانهای آلمانی و انگلیسی را نیز خوب فرا گرفته... و هم اکنون در مدرسه مطالعات عالی فرانسه با سمت استاد فلسفه و کلام اسلامی به کار اشتغال دارد» (ص ۱). مترجم کتاب، ادیب فاضل بسیارخوان بسیاردان، و نویسنده روان نویس شیرین بیان پرتوان آقای دکتر جواد حدیدیست که سابقاً در سمت استادی زبان و ادبیات فرانسه در دانشگاه فردوسی افاضة می فرموده است.

مؤلف کتاب در معارف اسلامی و ادب عرب مطالعه بسیار عمیق دارد و مآخذ و مراجعی را که مورد استفاده و استناد تألیف خود قرار داده است همه از کتب درجه اول و با اعتبار است و اگر نه این بود که در موارد متعددی، مسائل طرح شده و یا بازگویی حکایات و وقایع عاشقانه را، با دیدی غربی (=فرنگی) می بیند و همواره «از ضم خود یار» عشاق عرب می شود و در بیان احوال و افکار عاشق و معشوقه (و به تعبیر خودش «بانوی») عرب گاه به توهمات و خیالبافیهای برخاسته از روحیه «شوخی و دلبری» فرانسوی (=galanterie?) می پردازد، و یا در پاره ای از مسائل فقهی و کلامی که ربط مستقیمی با موضوع ندارد و مؤلف برای نمایاندن وسعت اطلاعاتش بر اقوال متکلمین یا محدثین آن را عنوان می کند، گاه ذهن او به تخیلات و نتیجه گیریهای بسیار بعید، و بعضاً غیر منطبق با حقیقت متوجه می گردد و آن فرضیات و «اجتهادات» خود را واقعیات مسلمی جلوه می دهد، این کتاب می توانست یکی از مراجع و مآخذ معتبر در موضوعات مذکوره در آن به شمار رود — البته این مسأله به اهمیت این کتاب و خواندنی بودن آن خدشه ای وارد نمی سازد خاصه آن که اثر ترجمه از چنان لطافت و زیبایی و بلاغت و شیوایی برخوردار است که بنده یقین دارد اگر خواننده ای که زبان مادریش فرانسه یا فارسی نباشد ولی این هر دو زبان را به یکسان و به خوبی بداند و اصل و ترجمه هر دورا در اختیار داشته باشد رغبت طبیعی و ذوق ادبی او قطعاً به خواندن ترجمه فارسی آن جلب خواهد شد زیرا مترجم محترم شیرین قلم، کتاب را آن چنان شیوا و دل انگیز ترجمه فرموده است که به راستی باید این ترجمه و طرز نگارش را از شیوه های بسیار بارز بلاغت در سخن فارسی معاصر شمرد و یقیناً همین اثر پخته و زیبا و استوار در انتخاب این کتاب به عنوان «کتاب سال جمهوری اسلامی ایران» مدخلیت تام داشته است. این ناچیز به عنوان یک معلم قدیمی ادب فارسی و عربی خواندن مکرر بخشهایی از این

ترجمه را به‌مناسبت همین اثر روان و بلیغی که دارد و مطالعه و مطابقت دقیق ترجمه اشعار عربی آن را که باید سرمشق مترجمان شعر تغزلی عرب قرار گیرد به‌عنوان تکلیف درسی برای دانشجویان سطوح عالی و پیشرفته در ادب فارسی و عربی توصیه می‌کند. از بهترین نمونه‌های ترجمه اشعار همانهاست که در صفحات ۱۷۰، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۳۶، ۳۳۷، ۲۴۶، ۳۹۱ آمده است.

این کتاب ششصد صفحه‌ای که با مقدمه شانزده صفحه‌ای و مؤخره یا «فرجامی»^{*} نوزده صفحه‌ای آغاز و پایان یافته — و هم مقدمه و هم مؤخره آن بسیار جالب و پر محتوی است — بر دو بخش تقسیم شده که بخش اول آن مشتمل بر سه دفتر و هر دفتر حاوی دو فصل است و بخش دوم آن بر چهار دفتر که دو دفتر اولیه آن هر یک دارای سه فصل و دفتر سوم دارای دو فصل و دفتر چهارم حاوی چهار فصل است که با چند صفحه فهرست منابع عربی و اروپایی و فهرست اعلام خاتمه یافته است ولی متأسفانه از تهیه فهرست اشعار عربی برای این کتاب مهمی که مندرجات آن بر اساس همان اشعار است صرف‌نظر شده است. گرچه همه کتاب خواندنی است، اما از میان این دفاتر و فصول آنچه نظر قاصر این بنده را بیشتر به‌خود معطوف داشت یکی فصل «حجاز در سده اول هجری» از دفتر دوم بخش اول^۱ و دیگری فصول تحت عنوان «ادب یا سنت گرایینهای اجتماعی» و «ادب در جستجوی راز عشق» در دفترهای دوم و سوم بخش دوم است که این قسمتها در حقیقت تشریح موجزی از تاریخ تمدن و فرهنگ و ادب عرب و اسلام در دورانی است که موضوع بحث آن دفاتر می‌باشد.

مؤلف از میان عشاق عرب یا شاعران عاشق‌پیشه عرب — و غزلسرایان آن، تحلیل و بررسی روابط عاشقانه و حالات روحی و فعل و انفعالات روانی و احساسی چهارتن را مورد بحث قرار داده است که عبارتند از: ۱- عمر بن ابی ربیع (متوفی به سال ۹۳ هجری)، ۲- بشار بن بُرد (متوفی به سال ۱۶۷ یا ۱۶۸)، ۳- عباس ابن احنف (متوفی به سال ۱۹۳)، ۴- محمد بن داود اصفهانی ظاهری مذهب (متوفی به سال ۲۹۷ در سن ۴۲ سالگی) و فصول: دوم، از دفتر دوم و، اول و دوم از دفتر سوم بخش اول و فصل اول و دوم و سوم از دفتر اول بخش دوم را به تفصیل بدانها اختصاص داده است اما از بحث درباره عرجی، ابن دُمینَه، عبیدالله بن قیس الرقیات، و کثیر عَزَه که غزلسرایان و نیز عشاق نامداری هستند جز «عرضاً و استطراداً»، خودداری کرده و از دو سلطان عشق آرمانی یعنی جمیل

* نوی‌دانم فرجام را برای conclusion انتخاب فرموده‌اند با به‌معنی مؤخره در مقابل مقدمه است.

بن مَعْمَرِ عُدْرِي و مجنون عامری (اعم از واقعی یا داستانی بودن این شخص اخیر) هم بحث مختصری و نقل کمتری از اشعارشان در بخش دوم کتاب که عنوان «عشق آرمانی» دارد، کرده است، اختصاری که مایه تعجب دل‌بستگان به شعر این دو عاشق پاکدامن بلاکش، می‌شود و بنده نمی‌داند چگونه این مرد فرانسوی خوش ذوق وارد به ادب عرب دلش بار داده است که چنین رفتاری با این دو مهجور مظلوم و اشعار شیوای دلربای آنان بفرماید و حتی در کتاب خود آن ابیات بسیار مشهور رقت‌انگیز جمیل را درباره «عشق آرمانی» نیاورده است، سه بینی که هزار و سیصد سال است ضرب‌المثل و مورد استشهاد ادبا و علمای اخلاق و تذکره‌نویسان درباره عشق آرمانی از مجموع شعر تغزلی عرب است که:

و اِنِّی لَارْضِی مِنْ بَیْتِنَا بِالَّذِی لَوْ اَبْصَرَهُ الْوَاهِی لَقَرَّتْ بِلَايِلَهٗ .. الخ
 مؤلف که استاد فلسفه و کلام اسلامی است به مناسبت گاه‌گاه پانوشتهایی به صورتی اجمالی و یا ناتمام و مسأله‌برانگیز بر متن می‌افزاید که گاه آقای دکتر حدیدی را به توضیح و توجیه ملزم می‌سازد.

اساساً ترجمه شعر از هر زبانی کار بسیار دشواری است و این دشواری در ترجمه شعر عرب و به‌ویژه شعر تغزلی آن سنگین‌تر و توانفرساتر است خاصه اگر مترجم مثل جناب دکتر حدیدی بلیغ و گزیده‌گو و مشکل‌پسند (= Perfectionniste) هم باشد. مترجم شعر تغزلی عرب قطع نظر از آن که باید مهارت کامل در ترجمه، و تسلط کافی بر ادب عرب داشته باشد باید از ذوق لطیف و طبع ظریفی نیز برخوردار باشد و با آن که به‌همه این فضایل، آقای دکتر حدیدی آراسته است، با این‌همه ایشان از فرط احتیاطی که لازمه صحت کار هر محقق است در پیشگفتاری که بر کتاب مرقوم داشته است می‌گوید: «ویرایش ترجمه اشعار عربی به‌خصوص آن دسته از اشعار که به ادبیات عرب دوره‌های کهن مربوط می‌شد امری ضروری بود و این مهم را دوست فاضل و ارجمندم، آقای کاظم برگ‌نیسی برعهده گرفتند و به‌گونه‌ای شایسته به پایان بردند، چندان که هرگاه کوشش ایشان نمی‌بود ترجمه فارسی اشعار بدان‌گونه که هم‌اکنون هست نمی‌بود...» (ص ۶) و خواننده نقدنویس — یا لاقلاً این بنده — نمی‌دانم که حد مداخله آقای برگ‌نیسی، که مرد فاضلی است و مقاله ایشان در شماره اخیر مجله گرامی نشر دانش حاکی از مراتب فضل و ادب اوست، تا کجا بوده است؟ اما در یک مورد که آقای برگ‌نیسی ترجمه ایاتی را از عباس بن احنف عهده‌دار بوده است و بسیار هم خوب ترجمه کرده آقای دکتر

حدیدی در پانویشت صفحه مرقوم داشته است که: «این ترجمه زیبا و آهنگین از آقای کاظم برگ‌نیسی‌ست» (ص ۲۸۴)، و ظاهراً این عبارت بدین معنی‌ست که دیگر ترجمه‌ها را خود جناب دکتر حدیدی انجام داده‌اند. بسیاری از آیات ترجمه به معنی و مضمون شده و یا به قول منطقی‌ها، در ترجمه دلالت‌های «التزامی» و «تضمنی» و به قول «اصولیون»: «اخذ به مفهوم مخالف وصفی و شرطی» معتبر شمرده شده است و گاه هم ضمیر مخاطب به غایب و غایب به مخاطب و مخاطب به متکلم ارجاع و میان فاعل و مفعول خلط شده است، شاید این تصرفات مترجم دانشمند و ویرایشگر خوش ذوق از آن‌روست که گویا تصور فرموده‌اند چنان ترجمه‌ای با ذوق فارسی‌زبانان و حال و هوای احساسی آنان منطبق‌تر می‌باشد و معانی آیات را بیشتر شاعرانه و عاشقانه جلوه می‌دهد و لذا چنان مسامحتی را — که گاه بسیار در آن زیاده‌روی شده است — مجاز دانسته‌اند و در این کار تا بدان‌جا پیش رفته‌اند که گاه چند بیت متوالی را به مضمون — و آن هم به مضمونی که خود دریافت و برداشت فرموده‌اند و لزوماً با مقصود شاعر و معنای تحت‌اللفظی یا التزامی کلمات شعر منطبق نیست — ترجمه می‌فرمایند (مثلاً ترجمه آیات بشار بن برد در ص ۲۵۵ و آیات عباس بن احنف در ص ۳۱۹ که در این اخیر ترجمه یک بیت هم از قلم افتاده است).

آقای دکتر حدیدی که گاه لغات فارسی مهجور و متروکی را به کار می‌برد (فی‌المثل «ناویدن»^۲ به معنی تاشدن و خم شدن (ص ۶۱، ۱۸۷، ۲۴۳) و گاه هم به وضع ترکیبات و اصطلاحات نوظهوری می‌پردازد مثلاً: «پاره آغازین فردا» برای «صدرغدی» یعنی (بامداد فردا) ص ۲۰۶، و «شب پاس» در ترجمه «حارس» ص ۳۳۰، و «راست باز» در ترجمه «مخلص» ص ۲۵۵، و «شب‌کن!!» در ترجمه «سامر» (شب‌زنده‌دار و قصه‌گو)، در عین حال کلمات «بخل» ص ۶۳ و «لابد» ص ۵۲۶ را که در متن بیت عربی‌ست به «خست» و «مختوم» ترجمه فرموده است، اتفاقاً هر سه کلمه «حارس» و «مخلص» و «سامر» کلماتی‌ست که در قرآن مجید نیز آمده است و مترجمان تفسیر طبری و نیز میدی و ابوالفتوح آن را به واژه‌های زیبایی که هم وافی به مقصود است و هم در آن ایهام و دوپهلویی دیده نمی‌شود (که احياناً موجب تبسم معنی‌داری شود)!! ترجمه فرموده‌اند.

مسلم است که اگر نه محال که بسیار بعید می‌نماید که در ایران کتابی بدون غلط چاپی چاپ شود و هر قدر هم مؤلف و مترجمی سخت‌کوش باشد از پس چنان دشواری برنی‌آید و مسأله «اعراب» در کلمات عربی هم «قوز بالای قوز» است، با همه دقت

تحسین برانگیزی که در اعراب‌گذاری آیات عربی به کار رفته است باز هم در موارد متعددی «اعراب» نادرست است گرچه بعضی از آن اغلاط با توجه به ترجمه‌ای که برای آن کلمه نهاده شده ربطی به غلط مطبعی ندارد و حاکی از تسامح مترجم محترم است. البته طبیعی است که تألیف یا ترجمه کتابی به این اهمیت و با آن همه ارجاع به‌مآخذ و منابع، خاصه آن که زبان موضوع اصلی کتاب هم زبان مادری مؤلف و مترجم نباشد از مختصر سهو و اشتباهی خالی نخواهد ماند و ما مسلمانان می‌گوییم^۲ که «فقط کتاب خداست که سرتاسر آن درست است» - بنابراین کتاب حاضر و هر کتاب دیگری نیز از این قاعده کلی مستثنی نیست. سهوهای هم از ناحیه مؤلف و هم از ناحیه مترجم دانشمند و ادیب روی داده است ولی از آن جا که اولاً بیشتر خوانندگان ایران‌شناسی بر شناخت یا اصلاح آن موارد که کلاً موضوعات بسیار مشخص و دقیق ادبی و لغوی و نحوی است، قطعاً توجهی ندارند و حیف است که اوراق مجله‌ای که با خون جگر و زحمت فراوان آقای دکتر متینی و دیگر دست‌اندرکاران فراهم می‌شود، صرف چنان مطالبی که شاید فقط شمار بسیار کمی از خوانندگان عربی‌دان به آن عطف توجهی نمایند، گردد و ثانیاً از باب آن که مبادا خدای نکرده ذکر آن موضوعات بر «ملانقطی» گری این ضعیف و یا خدای نکرده عیبجویی از این کتاب مستطاب که شه‌الله کتابی بسیار جالب و نافع و جذاب و به‌راستی گل سرسبد ترجمه‌های سال گذشته است، حمل گردد و یا العیاذ باللہ برخی خوانندگان محترم که این گمنام حقیر را نمی‌شناسند آن را «فضل‌فروشی» بیندارند - در حالی که این ینوا در آستانه هفتاد سالگی که آردهایش را بیخته و الکهایش را آویخته است دیگر بحمدالله و ان‌شاءالله از چنان «ادا»هایی عاری است. این است که از ذکر همه آن موارد صرف‌نظر می‌کنم و فقط برای نمونه به‌تذکر و اشاره مختصر به دو مورد آن از اوائل کتاب می‌پردازم و از مترجم گرامی و آقای برگ‌نیسی هم معذرت می‌خواهم و امیدوارم این عرایض و آنچه را که به خدمت جناب استاد متینی جداگانه فرستاده‌ام بر آئینه ضمیر منیرشان گرد تکذری نشاند و عرایضم را جز بر نصیح و خیرخواهی حمل نفرمایند.

در ص ۷۳ مؤلف چنین می‌گوید: «نه تنها دهان معشوق به سرچشمه نوشخواربهای شبانه تشبیه شده بلکه او خود نیز اسیریست در دست عاشق، همچون باده درون خم که «مردان یهود از جیلان [گیلان] می‌آورند»:

سبأها رجال من یهود تباعدوا لجلان یدنیها من السوق مریح

انتهای نقل از کتاب.

۱- این بیت و دو بیت ماقبل آن (که در کتاب «حدیث عشق» آن دو بیت مذکور نیست) همچنان که در پانوشت هم ارجاع داده‌اند از «مفضلیات» است و گوینده آن مُرْقَش اصغر، یکی از مشاهیر عشاق عرب جاهلی می‌باشد فقط و فقط در وصف شراب است و ابدأ ارتباطی به «اسارت معشوقه در دست عاشق» ندارد. و ظاهراً اشتباه مؤلف که مترجم نیز متذکر آن نشده است از «سبأها» ناشی شده که آن را به معنی «اسیرش کردند» گرفته است در حالی که «سبی» و «سبأ» که به معنی «اسیر گرفتن» است به معنی خریداری می‌نیز می‌باشد (رجوع فرمایند به قاموس و لسان العرب) و هم به معنی لَیْد بن رِبِیعَة عامری که: اَعْلَى السَّبَاءِ بِكُلِّ اَدْكَنْ... الخ، و هم به صورت فعلیه در بیت اَعْنَى (در بعضی از نسخ): وَ سَبِیْتَهُ مَمَاتَعَتِیْ بِاَبْلِ... الخ، و هم به بیت ابوذویب: فَمَا اِنْ رَحِیْقُ سَبَبْتِهَا التَّجَارُ... الخ... به همین معنی است و برای توضیح بیشتر مراجعه شود: به تاج العروس. باری «مُرْقَش» در این سه بیت مفضلیه ۵۵ می‌گوید:

«آن می‌صاف خوشرنگ که بویش چون مشک است و گاه آن را در باطیه‌ای که لیالب است می‌نوشند و گاه در قدح بزرگ، آن می‌ی که بیست سال در اسارت خمی که دهانه‌اش با گلی از خاک سرخ، اندود و سر به مهر شده و بادها هم بر او وزیده است، آن می‌ی که مردان یهودی راه دوری تا «جیلان» رفته، و آن را خریده‌اند تا با سود فراوان در بازار بفروشند، از دهان دلارام، آن گاه که دیری از شب گذشته به دیدارش می‌روم، خوشبوتر نیست و بل دهان او گواراتر و پاکیزه‌تر است.»

به طوری که ملاحظه می‌فرمایید مطلقاً در آیات بخشی از اسارت معشوقه یا «بانو» نیست و اسارت وصف استعاری باده است، و لطف و ظرافت این آیات نیز در همین وصف و معنی است که حاکی از کهن بودن شراب می‌باشد، و نمی‌توان آن را به صورتی که در کتاب ترجمه شده است، پذیرفت.

۲- نمی‌دانم گیلان؛ داخل قلاب بعد از جیلان را مترجم محترم یا ویراستار گرامی کدام یک گذارده‌اند و خواسته‌اند بگویند که مقصود خاک پاک گیلان خودمان است!! حالا چگونه در گیلان پر از جنگل، می‌خوشگوار خوشرنگ فراهم می‌شود مطلب دیگری است، اما به هر حال کاش به معجم البلدان مراجعه می‌فرمودند تا برایشان روشن شود که «جیلان»، گیلان نیست. یاقوت جغرافیادان بزرگ قرن هفتم می‌فرماید: جیلان سرزمینی در نزدیک «هَجَز» و «بحرین» است که ایرانیانی از نواحی اصطخر فارس بدان جا آمدند و در آن مَوسْتان ایجاد کردند و یهودیان بدان جا می‌رفتند و شراب

می خریدند و همین بیت مرقس را هم شاهد آورده است.

مورد دیگری را که اینک عرض می کنم، ربطی به مؤلف ندارد و به آنچه که آقای دکتر حدیدی یا آقای برگ‌نسی در مقابل نص، اجتهاد فرموده‌اند اشاره می کنم:

در ص ۵۸ در پاورقی آمده است: «مؤلف کلمه «سَمَك» را به فتح میم خوانده و آن را به معنی ماهی گرفته و در نتیجه مصرع دوم را چنین ترجمه کرده است: «و نمی‌داند ماهی قُراح چگونه است» این ترجمه همه ظرافت و لطافتی را که در شعر نهفته است از میان می برد، مراد شاعر آن است که این «زنان کجاوه نشین» چنان از کیش نصرانی بی اطلاع هستند که حتی نمی‌دانند عمق آب قراح چه اندازه است زیرا هرگز آنان را غسل تعمید نداده‌اند» (پایان پاورقی).

۱ - مؤلف بسیار صحیح ترجمه کرده و هرچه غیر از آن ترجمه شود نادرست است و معلوم نیست مترجم محترم از کدام یک از الفاظ این بیت، ولو به تضمن و التزام، استنباط فرموده که جریر اراده «غسل تعمید» را داشته که مجبور شده «همه ظرافت و لطافت» هابی را که در آن بیت به زعم مترجم موجود است، در آن کلمه یا کلمات پنهان سازد، زیرا:

الف - قُراح به ضم قاف قریه‌ای است در کنار دریا و یا در ساحل قَطیف - این هم حرف یاقوت است که باز همین بیت جریر را به شاهد آورده است.

ب - قُراح به فتح قاف بر وزن سحاب، به معنی آب است (قاموس).

ج - سَمَك به سکون میم که به معنی ارتفاع است و نیز در آیه شریفه ۲۸ از سوره عَبَسَ ۷۹ «رَفَعَ سَمَكُهَا» را میبیدی: «کارِ آن بالا داد» ترجمه کرده است و مرحوم حکمت رحمة الله علیه در پاورقی اضافه کرده است که (صومعه یا بنایی که بر بالای کوه سازند) و نیز بیت معروف فرزوق در فخر که:

ان الذی سَمَك السَّمَاءَ بَنَى لَنَا يَتَا دَعَائِمُهُ اَعَزُّ و اَطْوَلُ

شاهد دیگری بر این معنی است.

و معلوم است که هیچ گاه برای آب صفت «بلند و مرتفع» به کار نمی‌رود بلکه گودی و عمق در آن مراد است و وصف آن به عمیق و گود می‌شود همچنان که خود مترجم هم سمک را به نادرستی، ولی به تبادل صفت «عمیق» برای آب در ذهن خودشان عمق ترجمه فرموده‌اند!! و هیچ گاه نمی‌گویند بالای این آب چقدر است به علاوه مگر برای آبی که باید کودک کاتولیک (با هر خرد و کلان کاتولیک) در آن تعمید داده شود عمق

مخصوص و معینی فرض شده است که مؤلف فرانسوی - ایتالیایی (که احتمالاً کاتولیک دو آتسه است) از آن بی‌اطلاع باشد؟ البته مسلم است که جریر این بیت را در تعریض به اخطل مسیحی که به‌عنوان «شاعر بنی‌امیه» مشهور شده و از تقرب فراوانی در نزد عبدالملک بن مروان برخوردار بوده در قصیده خود گنجانیده است و به حدس بعیدی ممکن است نظرش بر این بوده که آن زنان در نواحی مسیحی نشین سکونت ندارند این بیت از قصیده بسیار مشهور جریر است که بعضی ابیات آن در کتب ادب و بلاغت به‌شاهد آمده است و از جمله بیت معروف:

آلْتَمُ خَيْرَ مَنْ رَكِبَ الْمَطَايَا وَ أُنْدَى الْعَالَمِينَ بَطُونَ رَاحٍ؟

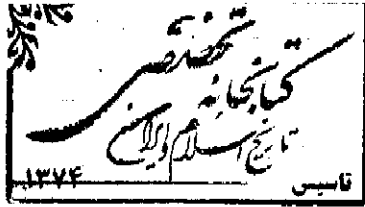
و این قصیده را جریر در اولین باریابی که به پایمردی حجاج بن یوسف لعنة الله علیه نزد عبدالملک بن مروان یافت سروده و بر او خوانده است و در ضمن بر اخطل مسیحی شاعر معاصر که رقیب خود او و فرزدق بود طعن می‌زند، و بیت نهم آن چنین است، که در مقام صلح‌خواهی و «استجداء» می‌گوید:

تَعَلَّلْ وَهَى سَاعِبَةَ بَيْنَهَا بِأَنْفَاسٍ مِنَ الشِّيمِ الْقَرَّاحِ

[همسر] خود گرسنه است و کودکانش را با همه گرسنگی که دارند با جرعه‌هایی از آب خنک سرگرم می‌سازد [تا من از نزد خلیفه برگردم و سوز و ماتشان را با عطای خلیفه برقرار کنم].

و تصدیق می‌فرمایند که شاعری به عظمت و علو مقام جریر در قصیده بیست و دو بیتی که قصد هنرنمایی در آن را هم دارد بعد از چهاربیت، مرتکب چنان «ایطاء» و تکرار قافیه قبیحی نمی‌شود و نیز با سکون میم در سبک وزن شعر خود را مختل نمی‌سازد خاصه آن که برای اولین بار هم باشد که به حضور پادشاه می‌رسد.

با عرض معذرت از خوانندگان محترمی که به «عربی» عنایتی ندارند این نوشته را که استاد دکتر متینی و دوست فاضل محترم دیگری مرا مکلف به نوشتن آن فرموده بودند پایان می‌دهم. شصت و نه مورد تذکر دیگر را که سی و پنج‌تای آن مربوط به ترجمه اشعار و یا بعضی مندرجات کتاب است و سی و چهارتای دیگر غلطهای چاپی است به ضمیمه خدمت استاد دکتر متینی تقدیم کردم که اگر مقتضی دانستند برای جناب آقای دکتر حدیدی ارسال فرمایند. زیرا این کتاب قطعاً چاپهای بعدی نیز خواهد داشت، باشد که این ملاحظات در آن به کار آید. بار دیگر از صمیم قلب و با کمال اخلاص خواندن و بهره بردن از این کتاب نفیس شریف را که به فرض مجال اگر هزار ایراد «نیش‌غولی» هم بر آن گرفته شود، ذره‌ای از ارزش و اهمیت والای آن نخواهد



کاست به همه علاقه‌مندان به «ادب و عشق» سفارش می‌کنم و به جناب دکتر حدیدی و قلم شیوای شیرین دلشیشان هزاران آفرین تقدیم می‌دارم.

کبریچ، امریکا

پی‌نوشتها:

۱- این آیات و ترجمه آن را برای آن دست از خوانندگان علاقه‌مند اینک به عرض می‌رسانم زیرا مضامین بسیار لطیف است:

وَأَنْتَ لَأَرْضٍ مِّن بَيْنَتِهِ بِالذِّئْبِ لَوْ أَبْصَرَهُ الْوَأَشَى لَقَرَّتْ بِلَابِهِ
 بـ «لا» و بـ «ان لا استطیع» و بـ «النسی» و بـ «الامل المرجو» قَدْ خَابَ آمَلُهُ
 و بـ «النظرة العجلی» و بـ «المام بنی» ————— مقصی أواخره لَا تَلْتَفَى وَ أَوَائِلُهُ

«من از «بینت» به چیزهایی خستادم که اگر سخن‌چین آن را بداند و ببیند دلش خنک می‌شود و نگرانی‌اش بر طرف می‌گردد. به همین خستادم که به من «نه» و «نسی توأم» بگوید و یا مرا به «امیدی و به آرزویی که بی‌شک آرزومندش ناامید خواهد شد دلخوش کند، و به‌نگاهی زودگذر و دزدانه و به «سال دیگر»، سالی که از آغاز تا پایانش بگذرد و ما یکدیگر را نبینیم.

۲- هر چند منوچهری هم استعمال فرموده باشد: «قدح بکار نیاید به رطل و باطیه خود / چنان که گر بخرامی نسی‌توی، به‌خیزی» باز هم غریب است.

۳- گویا امام شافعی فرموده است که: «أَبِي اللَّهِ الْأَنْ يَصْحَ كِتَابُهُ».

۴- شاید آقای دکتر حدیدی ذهنشان به طنین قلم دو محقق بزرگوار عالی‌مقدار «مفضلیات» رحمة الله علیهما معظوف شده بوده است زیرا آنان در پارسی مرقوم فرموده‌اند «من بلاد المعجم» که به قول طلبه‌ها «الكلام الکلام».

۵- به‌قرار مندرجات روزنامه‌های ایرانی چندی قبل در ایران، کنگره یا سمیناری در تجلیل از رشیدالدین میبدی موفق عظیم‌الشان تفسیر شریف نازنین کشف الاسرار در میبد یزد تشکیل شد. در روزنامه‌ای که خیر تشکیل این کنگره و عملکرد آن منتشر شده بود نطفی را که مردی صاحب‌مقام که دارای عنوان دکتری هم بود و در افتتاح یا ختم آن کنگره ایراد کرده بود خواندم — با کمال تأسف و تعجب دیدم که جناب ایشان فرموده بودند: «این تفسیر مهم را چندین سال پیش یکی از اساتید دانشگاه!! به‌چاپ رساند — همین و بس. و ناطق نه‌تنها ذکر خیری از آن استاد دانشگاه که سالیهاست مرحوم شده و خداهش رحمت فرماید نکرده است بلکه فرموده حضرت خواجه شیراز را هم که «نفس حکمت مکن...» ناشنیده گرفته است، و با آن که هنر میبدی را جمله گفته است اما نفس حکمت کرده است!!! بلی که باز هم به فرموده خواجه: «فکر هر کس به‌قدر همت اوست».

صدرالدین السی

کسی می‌آید، رمان در ۱۵ فصل

نوشته: مه‌ری یلفانی

نشر یاران، سوئد، چاپ اول، آوریل ۱۹۹۴، صفحات ۲۳۴ صفحه، بها ؟

کسی می‌آید دومین رمان خانم مه‌ری یلفانی و چهارمین اثر چاپ شده این نویسنده